



بخش سوم

—>>>|<<<<—

اقوام قدیمی دشت لوت

معرفت ما از زندگی مردم ماقبل تاریخ اطراف دشت لوت تا هزاره اول پیش از میلاد بسیار ناچیز است . درباره اوضاع نواحی شرقی ایران در دوران هخامنشی هم منابع و ماخذ زیادی بدست نیست . قسمتی از تاریخ مردم مشرق ایران زمین آمیخته با تاریخ داستانی ایران در شاهنامه مضبوط است که بغیر از چند نام و نشان از مکان‌های تاریخی از محتویات شاهنامه مطالب جالبی عاید نمیگردد . منابع ایرانی سلسله‌های هخامنشی و اشکانی را نادیده گرفته و تاریخ ایران طبق روایات داستانی به اسکندر رسیده و پس از آن سلسله ساسانی در دنبال تاریخ داستانی می‌آید. گذشته از کتیبه‌های زمان هخامنشی که در آنها شرح کمی درباره سرزمینهای شرقی ایران داده شده، منابع تحقیقی ، نوشته‌های مورخین یونانی و رومی است که آنها هم بواسطه دوری ولایات شرقی ایران طبق روایات و داستان‌ها مطالبی نوشته‌اند که صحت و سقم آنها روشن نیستند .

در تقسیمات امپراطوری هخامنشی گاهی اسم سرزمین یا شهرستان یا واحد مستقل ذکر شده و زمانی نام طوایف و تیره‌های نژادی آمده و محدوده زندگی مردم روشن نیست و باین علت اگر موقع عمومی مناطق آشکار است ، نمی توان بطور یقین محلی را منتسب به قومی نمود . از اشتباهات رایج درباره وضع ممالکی که در کتیبه‌های هخامنشی ضبط است رژیم سیاسی آنها و کیفیت زندگی مردم و روابط آنها با سازمان اداری مرکزی است . در کتیبه معروف بیستون وسایر سنگ نبشته‌ها داریوش شاه گوید : این است کشورهایائی که از آن من شدند بخواست اهورامزدا بمن باج دادند و آنچه از طرف من به آنها گفته شد چه شب و روز همان کردند .

نحوه گفتار داریوش می‌رساند که کشورهای مستقلی بوده‌اند که از آن داریوش

شده‌اند ولی چطور و بچه صورت معلوم نیست. هیچ مدرک و سندی نشان نمی‌دهد که امپراطوری عظیم سیروس و حتی امپراطوری مادها بقوه قهریه و در نتیجه لشکرکشی گشوده شده باشد. پارسه مهد این امپراطوری بوده ولی نمی‌دانیم چطور ولایات شرقی ایران مسخر گشته‌اند.

منابع باستان‌شناسی مکشوفه در بین‌النهرین حاکی از وجود خطوط بازرگانی منظم از دهانه خلیج فارس با شرق ایران و هند قبل از دوران هخامنشی است. کتیبه‌ای مربوط به زمان سرگن اکدی در معبد نیپور بدست آمده که معلوم می‌دارد کشتی‌ها در بندر آکاد برای عزیمت بسوی تیلمون (۱) و ماکان (۲) و ملوچه (۳) آماده می‌باشند و متن کتیبه می‌رساند که منظور لشکرکشی نبوده است. زمان این واقعه ۲۳۵۰ قبل از میلاد است که کشتیها برای آوردن چوب و فلزات و سنگ ساختمانی عازم شده‌اند. در روی کشتی‌ها نام مقصد رسم بوده مانند کشتی تیلمونی و ماکانی و غیره که گذشته از خلیج فارس و دریای عمان در طول رودها به شوش و بابل و شهر آپیس می‌رسیدند. در یکی از کتیبه‌های برادر سارگن بنام ریموس (۴) ذکری از جنگ اکد در نواحی انشان و شریهوم (۵) شده است که بحریه اکد دریای پائین را درنوردیده و ۳۲ شهریار را در پائین این دریا شکست داده است (۶).

نامهای قدیم

بحث زیادی درباره نامهای جغرافیائی مضبوط در کتیبه‌های سرگن صورت گرفته و از این بحث‌ها نتیجه قطعی عاید نگشته است. تیلمون قدیم همان جزیره بحرین است که در محصولات باستان‌شناسی آن آثاری مربوط به هند و بین‌النهرین هردو پیدا شده‌اند. کشور انشان، فارس قدیم است که بظاهر مرکز آن نزدیک پاسارگاد بوده و عنوان اولین شاهان پارس شاه انشان شده و برادر کوچک سیروس خود را شاه پارس خوانده است. در دوره بابل، سرزمین انشان ضبط شده و بعد کلمه پارسو و پارسواز آمده است و طبق کتیبه‌های آشوری در موقع خراب شدن عیلام بدست آشوریها در ۶۳۹ و ۶۴۲ پیش از میلاد، شاه پارسواز سیروس بوده است. عنوان شاه انشان در زمان کامبیز اول و کورش بکار می‌رفته

Tilmun — ۱ Mekan — ۲ meluhe — ۳ Rimos — ۴
Sherihum — ۵

۶ - نقل از هرتسفلد امپراطوری ایران.

و کوروش اول شاه پرسواز بوده است. (۱)

شری هوم بظاهر قسمتی از سواحل شمالی عربستان است اما برای لشکرکشی باین محل احتیاجی به بحریه نبوده مگر فرض کنیم که بعد از فتح انشان جنگجویان دربندری شهر سوار بر کشتی شده و عازم شری هوم گشته‌اند.

از سنگ نبشته دیگری مربوط به دوهزار و دوویست پیش از میلاد زمان حکمرانی گودئا در سومر، پیداست که گودئا برای دست یافتن به چوب و مس و سنگهای سیاهی که برای تجدید بنای معبد نینو مورد نیاز بوده به ماکان و سرزمین مجاور آن که ملوچه است لشکرکشی کرده و طبق نوشته دیگری در زمان نرمسین لشکرکشی به سرزمین ماکان صورت گرفته و شاه ماکان بنام مانی اسیر شده است و مقداری سنگهای دیوریت از آنجا آورده‌اند و از این گفته معلوم است که سنگهای دیوریت که در معابد بین‌النهرین بکار می‌رفته از ماکان می‌رسیده‌اند.

در بررسی این اسامی دانشمندان ماکان و ملوچه را مصر و حبشه فرض می‌کردند ولی این نظر از اعتبار افتاد زیرا در نبشته‌های اکدی نام چند ناحیه انشان و توکریش و ماکان و شری هوم و ملوچه و بیت‌زین (۲) آمده که معلوم است این نواحی کنار هم یا نزدیک هم بوده‌اند. در نوشته‌های بابلی در ضرب‌المثلی ملوچه را سرزمین گربه‌های خوب و کنار آن ناحیه کلاک را جایگاه فیل گفته‌اند.

چوب

کلید حل معما جای اصلی چوب‌های مصرفی بین‌النهرین است که بنا بر محل چوب میتوان ماکان و ملوچه را معلوم کرد. در زمان سنخریب هم باز مطابق نوشته‌هایی چوب از هند برای بنای نینوا حمل می‌شده است. مسلم اینکه چوب قیمتی مورد نظر همان چوب معروف یکایاجکا است که در بناهای شوش و تیسفون و سامره بکار رفته و حتی با اسم چوب ماکان معروف بوده و در بنای کشتی‌ها و قصرها مصرف می‌شده و بسیار محکم و نسوز بوده است. در کتیبه داریوش در شوش موضوع چوب مصرفی ضمن سایر مصالح باین شرح آمده است: میش‌مکن (چوب جاویدان) که در اینجا بکار رفته از گندارو آمده (نسخه بابلی) و در نسخه فارسی چوب یکا ذکر شده و در نسخه عیلامی یکایون و در سنگ نبشته اکدی چوب درخت مزو ضبط شده که از سرزمین ماکان بوده است. داریوش در تنها

۱ - جای بحث است که از چه تاریخ نام پرسواز از جنوب دریاچه وان به بهری از فارس داده شده.

جائی که نامی از کرمان آورده در مورد چوب است که گوید از کرمانا آمده. موسی خورینی این چوب را دریزت (فناناپذیر) ضبط کرده که گوید موطن آن هند و سیلان است.

آقای مالوان (۱) در مقاله معروف خود تحت عنوان «مکانیک تجارت قدیم در جنوب شرقی آسیا» که در جلد سوم انتشارات موسسه ایران شناسی انگلیسی چاپ شده، ناحیه ماکان را در کوههای ساحلی خلیج فارس تا تنگه هرمز قرار داده که در جنوب انشان واقع می‌شود و حال اینکه چوب یکایاجکا در سواحل خلیج فارس نیست و این چوب معروف درخت جک است (۲) که بسیار محکم و در دره جکون واقع در ارتفاعات گولاشگرد و کوه کلمرز تا سبزواران جیرفت و جبال بارز وجود دارد. موطن اصلی آن دامنه‌های جنوبی کوههای هیمالیا است.

ماکان

ماکان باین شرح نه در مصر بوده و نه در سواحل خلیج فارس بلکه منطقه ساحلی دریای عمان تا جبال بارز را ماکان می‌گفته‌اند و عجیب اینکه در جنوب اسفندقه کرمان محلی است بنام کل‌ماکان و یکی از شاخه‌های رود میناب بنام رود جگین است که در طول آن محلی هم بنام جگین وجود دارد و امروز هم درخت جک در این دره فراوان است. بایان بالا ماکان همان سرزمین مک‌های زمان داریوش یعنی کرمان جنوبی است که قوم مک در آن زندگی داشتند و گذشته از کرمان جنوبی و ساحلی در شبه جزیره عمان هم جا گرفته و اسم مکران حاصلی از این ریشه است. سرزمین ملوچه بهری از کرمان و بلوچستان بوده است. کربه کرمان امروز هم معروف است و در آنطرف ملوچه بخشی از بلوچستان و سند سرزمین فیل‌ها می‌گردد. در ۲۲۰۰ پیش از میلاد گودئا برای دست یافتن به چوب و مس و سنگ سیاه به ماکان لشکرکشی کرده است. مس مصرفی بین‌النهرین پاره‌ای از لرستان می‌رسیده ولی تا بحال توجهی به امکان وصول محصولات معدنی کرمان به بین‌النهرین نشده است و چون ماکان شامل شبه‌جزیره عمان هم می‌شده به تحقیق نمی‌توان گفت مانی شاه ماکان در کجا اقامت داشته و اسیر شده و سنگهای اندرونی شبه‌جزیره عمان هم در دنیای قدیم معروف بوده‌اند ولی برای چوب شك نیست که منطقه مورد نظر در شمال تنگه هرمز بوده است که باز در کتیبه‌ای بنام نبوبالات زو (۳) شاه گوید از این چوب مناره‌ای ساختم (۴)

۱ — Malwan — ۲ — Dalbergia Sisso — ۳ — Nabubalatso

معادن کوههای کرمان از ازمینه ماقبل تاریخ مورد بهره برداری بوده اند و در کوههای شمال کرمان تونلها و چاههایی در رگه های آهن دار و مس دار پیدا شده که حاکی از قدمت بهره برداری از آنها می باشند. کوههای سردویه از ادوار بسیار قدیم معادن فلز فراوان داشته و عموم جغرافی نویسان اسلامی از آنها یاد کرده اند. در کوه بحرآسمان معدن مس و در کوه لری نقره و منگنز یافت می شود. کوههای سردویه در زمینهای اندرونی سنگهای سیاه زیبا و ابسیدین و مرمر دارند. در کوههای ته رود و راور معادن مس زیاد بوده و مردم دنیای قدیم به آسانی به این معادن دست داشته اند و شاهد آن وفور اشیاء مسی ماقبل تاریخ در منطقه شهداد است و دور نیست که لشکرکشی گودئا برای دسترسی باین منابع انجام شده باشد (۱)

سکنه بومی جنوب شرقی ایران بایستی رابطه بسیار نزدیک با منطقه سند دهند داشته باشند زیرا حداکثر پیشروی آشوریها بطرف مشرق دشت لوت بوده است و در شمال دشت کویر، آشوریها بعد از عبور از کوههای مرکزی به منطقه ری و خوار رسیده و شاید در شمال، دشت کویر مانع پیشروی آنها شده باشد.

منابع تاریخ باستان

از ریشه های نژادی مردم ماقبل تاریخ نواحی شرقی اطلاعات کمی بما رسیده و معلوم نیست در چه تاریخی مشرق ایران بتصرف کوروش کبیر درآمده است. روایات یونانیها در این باب بسیار کوتاه است و درباره آنچه مربوط به کارهای کوروش بین سالهای ۵۴۶ و ۵۳۹ قبل از میلاد می شود هر دوت گوید: کوروش قاره آسیا را باطاعت درآورد و به آشور حمله کرد. معلوم است که مراد از قاره آسیا سرزمین واقع در مغرب سند بوده و بنابراین فتح ایالات شرقی باید در همان زمان صورت گرفته باشد زیرا ایالات شرقی ایران که در کتیبه های تخت جمشید و نقش رستم ضبط شده، در زمان کمبوجیه و داریوش اول مسخر نگشته اند و باید گفت که ایالات پارت و زرنک و هرات و خوارزم و باختر و سند و گندار و تته گوش و رنج در زمان کوروش ضمیمه امپراطوری ایران شده اند.

اشاره استرابو به لشکرکشی کوروش به هند بعد از ملکه سمیرامیس و مشقاتی

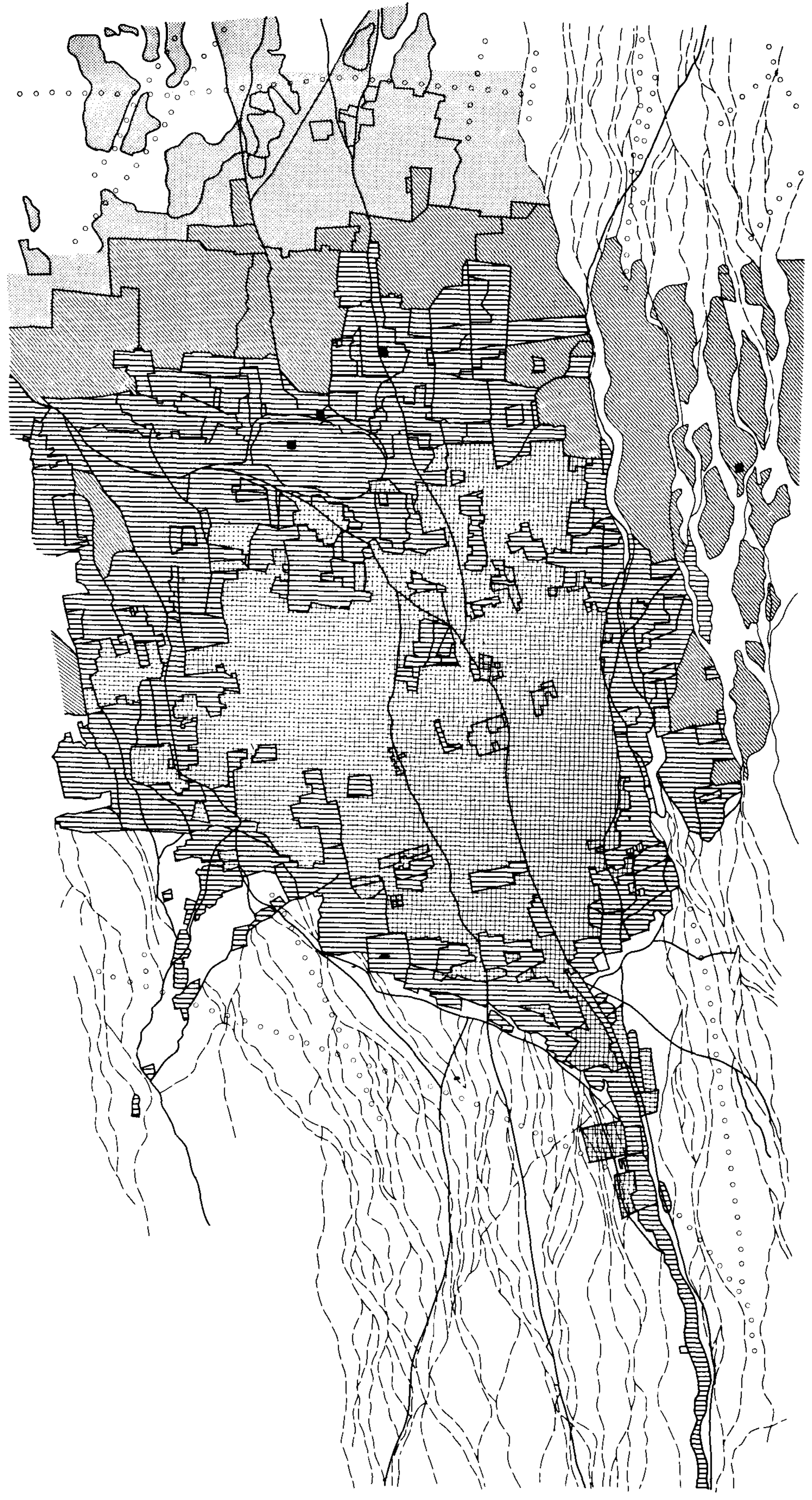
۱ - بنابر نظریه هرتسفلد سنگ دیوریت را سومریها و اکدیها از شبه جزیره مسندام وارد می کردند.

که در این سفر متحمل گشته و از کسان وی اندکی جان سالم بدر برده‌اند عبور از جنوب لوت را که به تحقیق نمی‌توان گفت از چه راهی صورت گرفته ثابت می‌کند و اگر اردشیر اول ساسانی از راه نرماشیر به سیستان رفته و با سگزیان در آویخته است باید راه سیروس نیز همان راه بوده باشد.

آریاسپی‌ها

در زمانی هخامنشی‌ها منطقه شرقی دشت لوت و در جنوب سیستان و در مغرب آراخوزیا، اقوام آریاسپی زندگی می‌کردند. آریاسپی در ریشه اوستائی اگر اسپی است و اگر بمعنی راننده اسب توانا می‌باشد. این قوم در جنگهای مشرق زمین به کوروش کمک‌های شایان نمودند و مورد التفات کوروش بودند که لقب **اورگت** (۱) یعنی محسن و یاری دهنده را گرفتند. آریان می‌نویسد: این اقوام بواسطه کمک فراوان به کوروش در دربار هخامنشیان احترام و اعتباری یافتند و در ولایت خود یک نوع خودمختاری بدست آوردند. دیودورس یونانی بجای کلمه آریاسپی لفظ آرماسپی (۲) را ضبط کرده است که به گفته او اسکندر نیز آنها را گرامی داشت و پس از گشودن ولایت آنها از آن چشم پوشید. دیودورس محل طایفه آریاسپی را معلوم کرده که در جنوب درنکیانه نزدیک به حدود گدروزیه می‌شود. مورخین یونانی در مورد لشکرکشی اسکندر نوشته‌اند: از درنکیانه گذشته و به زمین آریاسپی رسید و از آنجا به ارکوشیه (۳) رفت و آنجا روسای تیره آریاسپی بخدمت او رسیدند. بنا بر روایت استرابو سردار اسکندر کراتروس (۴) برای وصول به کرمان به آراخوتی یا آراخوزی یا آراکوشیه وارد گشته و از آنجا به کرمان آمده است. پس کراتروس هم باید از سرزمین اقوام آریاسپی گذشته باشد که متاسفانه از سفر جالب کراتروس مدرکی بدست نیست. مورخین یونانی از قوم آریاسپی تمجید فراوان نموده‌اند و آنها را نمونه از طوایف کامل مترقی و منزه دانسته‌اند. راستگوئی و بردباری و قناعت و دلیری و بی‌آزاری و همراهی از صفات خجسته آنها بشمار رفته چنانچه نظامی گنجوی در ابیات خود همین صفات را منسوب به مردمی دانسته که اسکندر پس از بستن سد یا جوج و ماجوج ملاقات کرده است. نمونه بارز این صفات را در

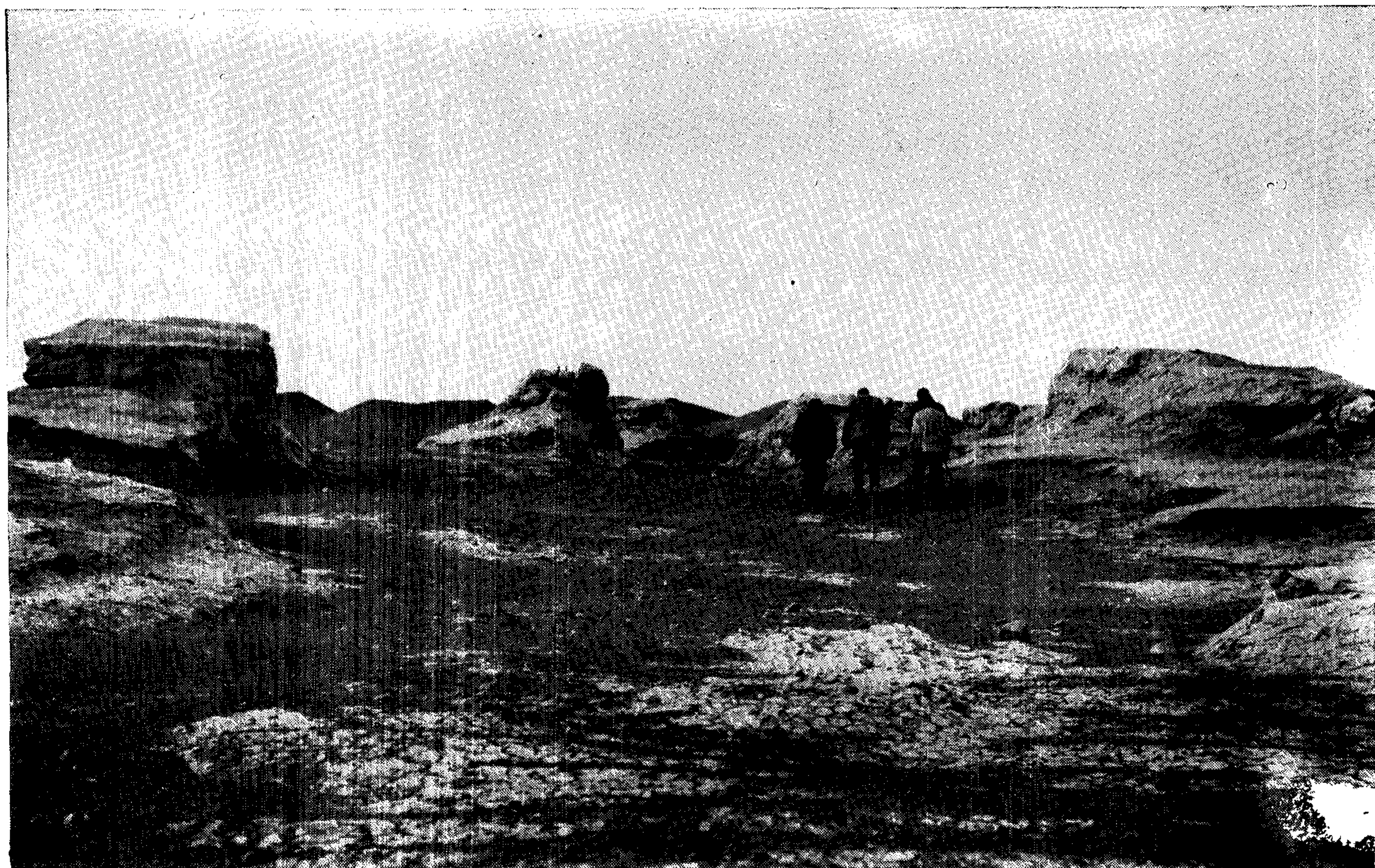
قنات راه سیل سبز کلاسیک تاریخی باغ قدیم خریده باغ قدیم باغ فصلی محدوده نخلستان



طرح شهرشیراز - مقیاس ۱/۲۰۰۰۰



شکل ۳۱ - دشت شمالی شهداد . کرت های زراعی مخروبه قدیم



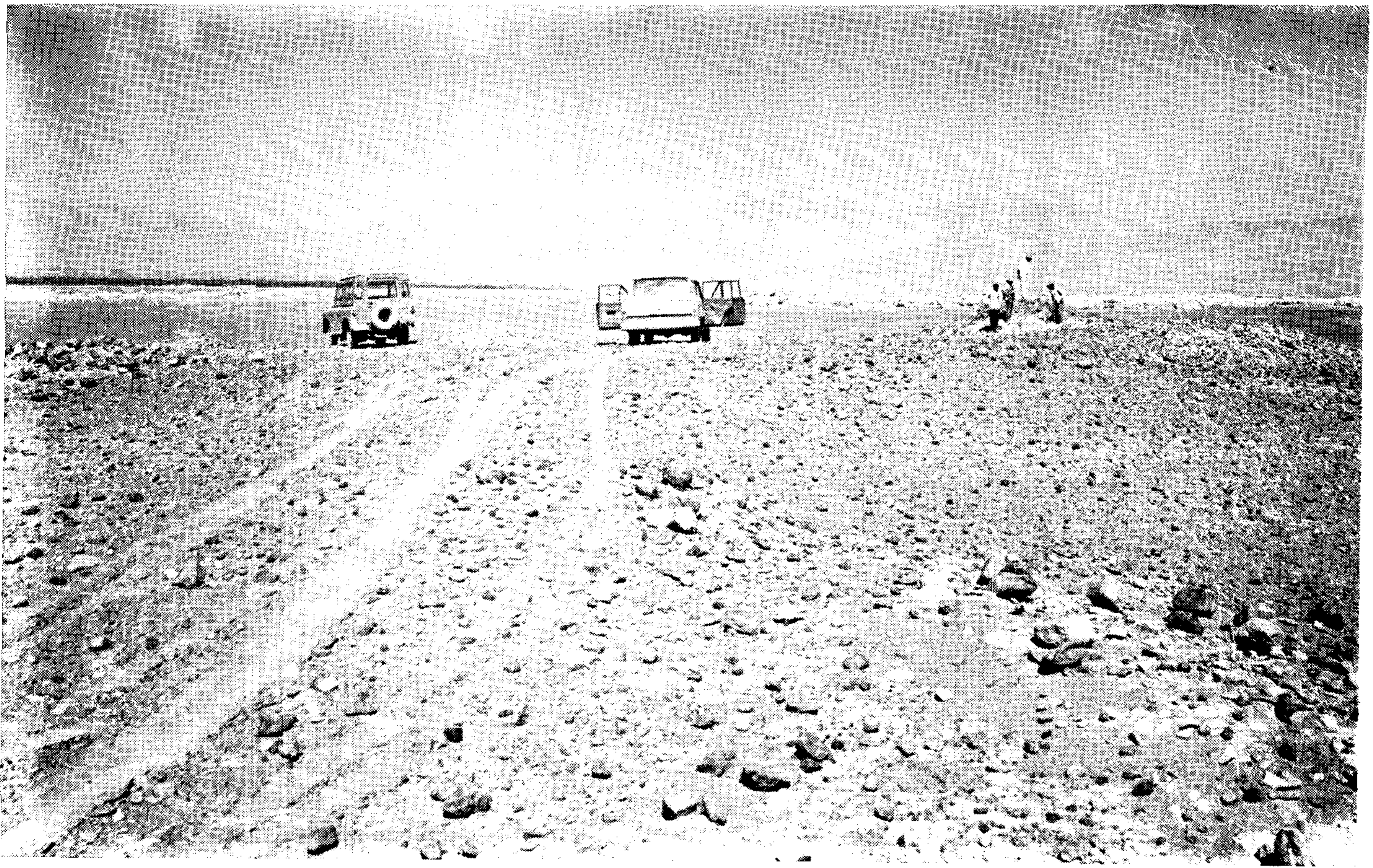
شکل ۳۲ - جنوب شهداد - تپه های گلی . نتیجه فرسایش سیل و باد . آثار ما قبل تاریخ در داخل گلهانهفته است



شکل ۳۳ - منظره دشت در مشرق شهیداد . اثر فرسایش باد در حوضه انا رما قبل تاریخ



شکل ۳۴ - جنگل گزنکاب . نمونه از روش نیابتی اصلی در ثبت شهید اد



شکل ۳۵ - جنوب شرقی شهداد . راه همت آباد تپه های ماقبل تاریخ مخروبه



شکل ۳۶ - جنوب شرقی شهداد . ازیناهاى ماقبل تاریخ تنهاریشه پی هاباسنگهای درشت اشکاراست



شکل ۳۷ - جنوب شرقی تکاب . گمانه زنی در ریشه بناهای ماقبل تاریخ



شکل ۳۸ - شهداد منطقه آقوس . اشیاء فلزی و سنگی در یکی از مقابر



شکل ۳۹ - کارگاه اصلی باستانشناسی در جنوب شهداد - محصول سفالهای بی نقش زیاد است



شکل ۴۰ - انواع سفالهای ماقبل تاریخ



شکل ۴۱ - نمونه از کوزه دهن تنگ دریکی از مقابر



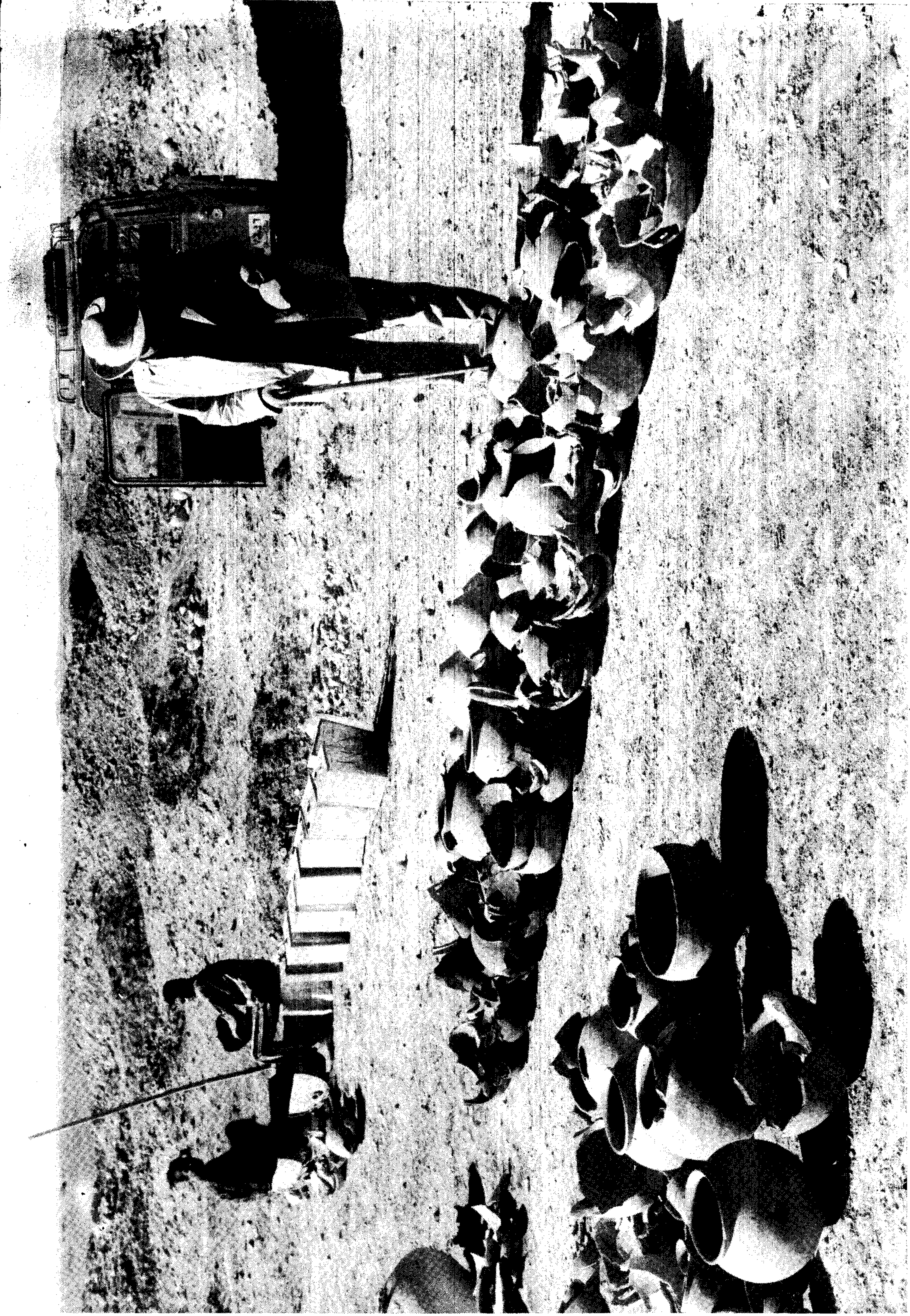
شکل ۴۲ - ظرف سفالی درگودی کمی از قبور



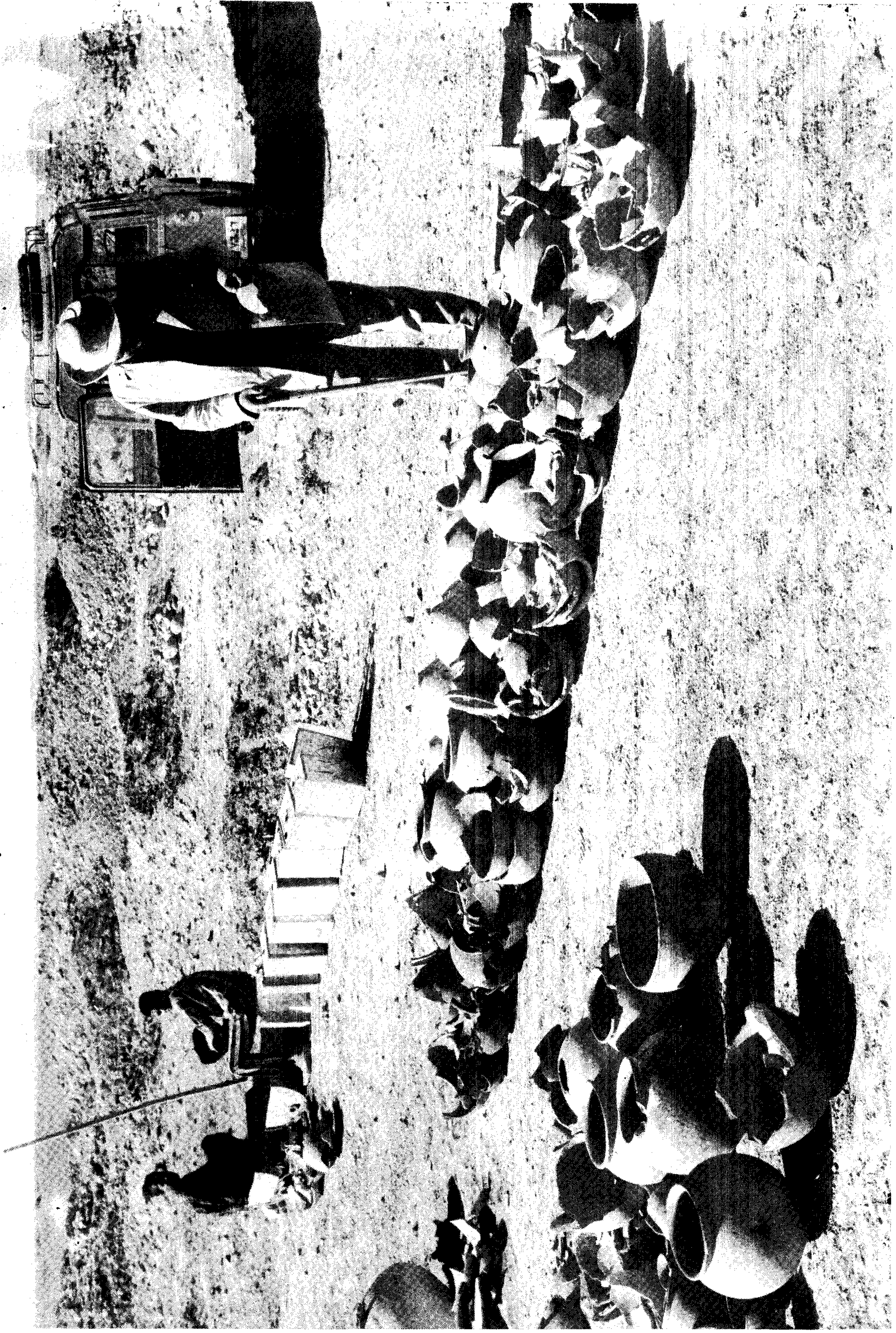
شکل ۴۳ - کارگاه اصلی باستانشناسی جمع‌آوری ظروف از دل خاک



شکل ۴۴ - شهداد . کارگاه باستانشناسی



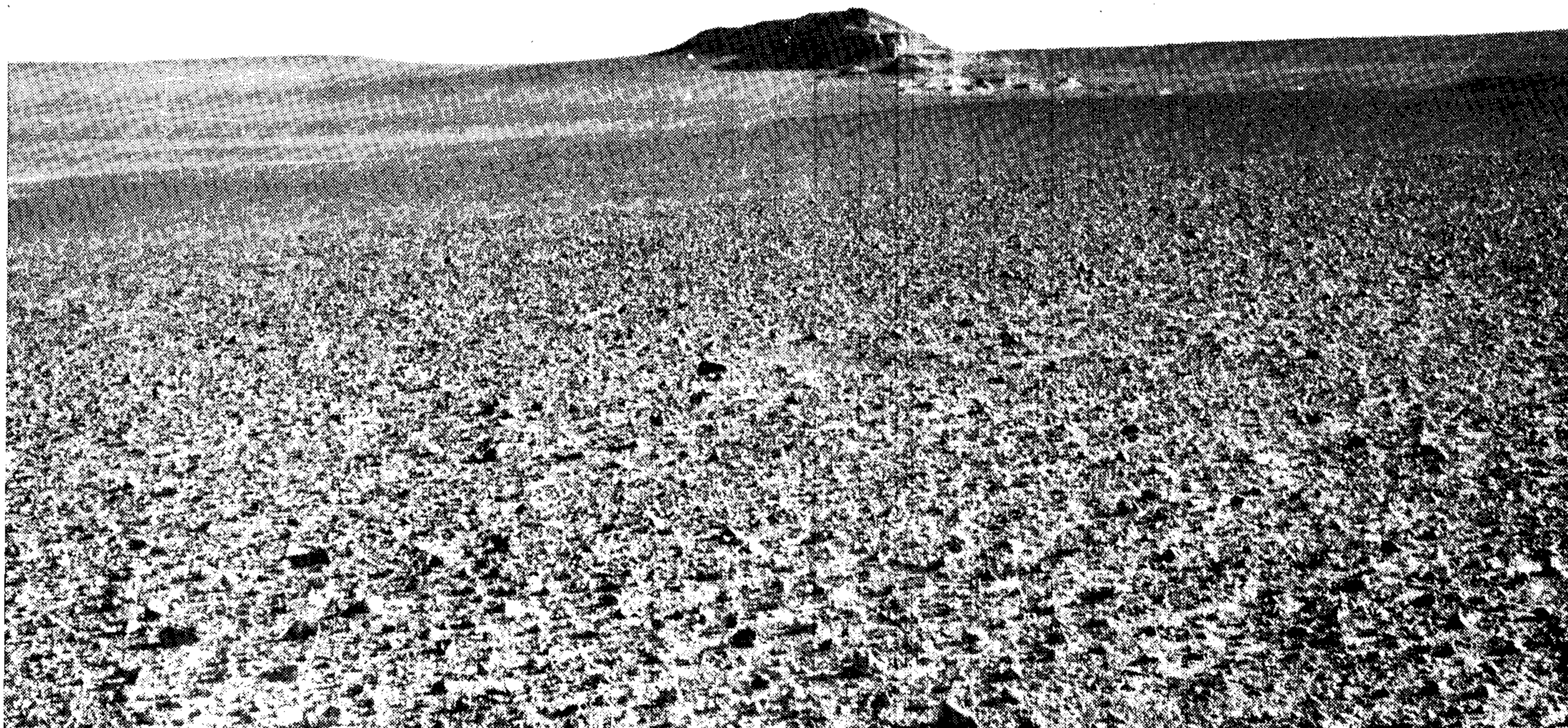
شکل ۴۵ - شهداد . آثار کشف شده همیشه بی عیب نیست .



شکل ۴۵ - شهداد . آنا رکشوفه همیشه بی عیب نیست .



شکل ۴۶ - شهیداد کارگاه باستانشناسی شماره ۲ در عقب عکس منظرو شهیداد و کوههای



شکل ۴۷ - جنوب شهداد . منطقه تکاب . ماسه های روان خطرناکی برای مخفی داشتن آثار ماقبل تاریخ است .



شکل ۴۸ - نمونه های مختلف از اشیاء سفالی و فلزی و سنگی مکشوفه در شهداد .

پهلوان داستانی رستم باید یافت ولی افسانه رستم و تاریخ داستانی شرق ایران ناروشن است و چه بسا کیانیان در شرق ایران دولت مستقلی داشته و هم زمان هخامنشیها بوده و پس از تسلط کورش بر شرق خدمت ویرا کردن نهاده باشند. هردوت درباره قوم آریاسپی بجای اورگت کلمه **اورسانگا** (۱) را بکار برده و گوید در زمان وی چنین معروف بوده اند و در برابر هجوم سکاها مقاومت کرده اند. در فهرستی که هردوت از اقوام باجده ایران تنظیم کرده نام آریاسپی یا اورسانگا دیده نمی شود. در کتیبه بیستون و نقش رستم هم اسمی از آنها نیست شاید بواسطه خدمات شایان، از پرداخت مالیات معاف شده باشند و شاید هم آنها جزئی از **زرنگها** بوده اند.

زرنگ یا زرنکیانا در طول رود **اتیماندروس** (۲) واقع می شود. زرنک منطقه جلگه ای واقع در جنوب کوه سفید بوده و در شمال زرنک **هریوه** قرار داشته که باید حد زرنک را در شمال شهر فراه بحساب آورد. حد غربی زرنک ارتفاعات فاصل بین سیستان و دشت لوت می شود و پایتخت زرنکیانا در رام شهرستان بین حوض دار و سه کوهه بوده است و در این صورت محل قوم آریاسپیان که بر کنار اتیماندروس بوده اند باید سیستان جنوبی در پیچ بزرگ هیرمند و گود زره و جنوب آن باشد. بسمت غرب قوم آریاسپیان، کوههای ملك شياه و نصرت آباد را در حاشیه لوت داشته و باین حساب ارتفاعات شرقی لوت در شمال جزء زرنک و در جنوب جزء آریاسپیان می گردد.

ارگوشیه

بررسی وضع ایالات شرقی ایران و یافتن محل سکونت اقوامی که در شرق پارسه و جنوب پرتو جا داشته اند ساده نیست. اسکندر پس از جنگ با سکاها و خراب کردن شهر کوروش و ساختن اسکندریه اقصی از طریق سغدیان و باکتریان عازم جنوب و هند شدند و در آراخوزیا یا ازگوشیه بزرگان آریاسپی را بحضور پذیرفت و موزد ملاطفت قرار داد. آراخوزیا در خاور زرنک بوده و بومیهای آنجا برزخی بین آریائیهای ایران و هند می شدند و خود را **پختون** بمعنی کوهستان می نامیدند و کم کم **پتان** و **پشتن** گشتند و زبانشان پشتو شده است. زبان پشتو به اویستا مربوط می شود و از

فارسی جداست . به زبان یونانی آنجا را ارکوشیه و به زبان اوستائی هرهوای تی و به لهجه هخامنشی هرخواستیش یا اراخوتیش باید خواند و ارکوتیش و ارکوشیه نیز گفته می‌شود . نام این سرزمین از اسم **ارکوتس** که در اصل هرهوای بوده و به آراخوتاس معروف گشته است آمده و آن شاخه‌ای از رود اتیماندروس است که امروز ازغنداب نام دارد و در اسم ارغنداب ریشه‌های آراخوتا و ارکوتس را میتوان یافت . این نام بسیار قدیمی است و در هند به سانسکریت **سرسوتی** گویند و اسم یکی از ایزدان هند است . مرکز ناحیه ارکوشیه قدیم نزدیک شهر قندهار کنونی است که اسکندر در آنجا شهر و ساخلوئی بنا کرد و اراکوشیه بهری از ممالک شرقی هخامنشی بود که بظاهر در زمان کوروش فتح گشته است . **هاراواتا** نامی است که هند و ایرانیها پس از ورود به ناحیه جنوبی هیرمند بدانجا دادند و سپس با پیشرفت آریائیها به طرف جنوب نام ناحیه بزرگ شد و هاراواتیش از ایالات معتبر زمان هخامنشی بوده، چون در کتیبه خشایارشا این ایالت با وجود موقع جغرافیائی شرقی سومین ساتراپ بعد از ماد و خوز ضبط گشته است . این نام بزرگ منطقه‌ای مفهوم نژادی و ملی نداشته بطوریکه بجای آن اسم **پاریکانیوئی** هم آمده است .

در کتیبه بیستون داریوش ضمن توصیف شورش در ایالات ایران از **واهی‌یزدات** (۲) پارسی یاد کرده که در ناحیه لارستان و طارم فارس **یوتیا** با سپاهیان داریوش جنگ کرده و شکست خورده و در **هوادچایا** (۳) نابود گشته است .

بنابر رای **هرتسفلد** **هوادچایا** همان خاش کنونی است . ساتراپ **هارا-وا** وای تیش در آنزمان **ویوانا** (۴) بوده که با شورشیان در آویخته است . طبق روایت کتیبه شورشیان در دژ **کاپی‌ساکانا** (۵) شکست خوردند . کاپی‌ساکانا بنابر نظر هرتسفلد شهر کاپیسای خراب شده توسط سیروس نبوده و کاپی‌ساکانا در منطقه کلات سرراه ملتان به قندهار قرار داشته است . استاد هرتسفلد در تفحص ماهرانه‌ای درباره نامهای مکان که در هاراواتیش محل زد و خورد بوده بسیاری از اعلام جغرافیائی را در بلوچستان و در اطراف خواش و قندابیل قرار می‌دهد . از کتیبه های دیگر چنین برمی‌آید که هاراواتیش شامل بلوچستان ایران و انگلیس تا دریای عمان می‌شده ولی حد جنوب غربی

۱- Parikanioi - ۲- Vahyazdata - ۳- Hvadeçaya - ۴- Vivana

۵- Kapisakana

آن به طرف بیابان کرمان و دشت لوت روشن نیست و از طرفی چون واهی یزدات پارسى لشکری به هاراوای تیش فرستاد باید ارتباطی از راههای شمالی و جنوبی جازموریان بین پارسه و آراخوزیا برقرار باشد و در این سمت کرمانای پارسه هم مرز با هاراوای تیش می شود و از همین راه عاج های هند و هاراوای تیش به شوش می رسیدند .

ایالتی بنام گدروزیا در زمان داریوش وجود نداشته و سند هم در سالهای اول سلطنت داریوش ایالتی از ایران نبوده است و شهر کاپی ساکاتیش که در گدروزیای بعدی قرار داشته، از بلاد عمده هاراوای تیش بوده است .

گدروزیا، نامگذاری زمان اسکندر است که معنی درست آن رانمی دانیم. ایزدور خاراکسی گدروزیا را دو بخش کرده که یکی پارای تاکنه (۱) و دومى اراخوریا بوده است . بنابر نظر هرتسفلد پارای تاکنه بمعنی رودخانه ای ناحیه رودبار بوده و پایتخت آن سیگال (۲) ضبط شده است .

بخش دومى اراخوریا پایتخت آن قندهار بوده است (۳). با تقسیم بندی فوق روایت مربوط به عبور اسکندر از زرنکیا و آمدن به ارکوشیه و ملاقات با سران آریاسپی با وضع جغرافیائی محل منطبق است و جای ملاقات باید در پارای تاکنه و بظاهر در شهر سیگال صورت گرفته باشد .

در زمان سلوکیها سی برتوس (۴) والی ارکوشیه بود و میگاستنس (۵) که از جانب شاه سلوکی به سفارت به دربار چندره گپتا پادشاه هند می رفت مدتی مهمان سی برتوس شد . میگاستنس بظاهر از مرز شرقی ارکوشیه که گداربولان بوده گذشته و وارد حوضه سند شده است . میگاستنس گوید سی برتوس علاوه بر قندهار به تمام منطقه واقع در شمال دریای عمان حکومت میکرد .

اگر این گفته درست باشد از قندهار تا دریای عمان يك منطقه سیاسى می-شود ولی از جهت اداری مشکل است که از قندهار بتوان بامور مربوط به سواحل عمان رسید . در زمان اشکانیان این منطقه گاهی تحت لقای امراء یونانی و زمانی تابع سلاطین اشکانی و دوده کوشان بوده که بجای خود خواهیم دید و سپس این مردم پختن یا پشتن شدند و تا سده یازدهم همین اسم را داشتند و از آن تاریخ افغان نام گرفتند . قوم پختن زمانی دراز در برابر جنگ آوران عرب

۱- Paritakenc ۲- (بطلمیوس Sigal (Sigara) ۳- هرتسفلد امپراطوری ایران

۴- Sibertus ۵- Megastenes

مقاومت کردند و تا عصر سلطان محمود و فرزندان او اسلام نپذیرفتند.

پختن

در خصوص ریشه‌های نژادی این قوم بحث فراوان است ولی در گفته‌های ضد و نقیض رابطه‌ای بین غرب و شرق از طریق بیابان جنوبی لوت پیدا می‌شود. قوم پختن که در اصل آریائی هستند بعد از اسلام خود را از اعقاب بنی اسرائیل و از نژاد سامی شمرده‌اند. عرب‌زدگی در خاورمیانه پدیده تازه‌ای نیست و بسیاری از مردم مشرق ایران بعد از هجوم اعراب بنحوی خود را پیوسته به اعراب نشان دادند و در بررسی‌های تاریخی مربوط به حوضه دشت لوت اغلب طوایفی را می‌یابیم که خود را عرب گویند. شك نیست که تعدادی از اقوام عرب در نواحی دشت لوت مقرر گزیدند و شاپور ذولاکتاف بعد از لشکرکشی‌های خود به عربستان از طوایف عرب جمعی را به مشرق ایران کوچاند و شاید بتوان آثاری از آنها را در منطقه قائنات و بیرجند یافت و به شرحی که خواهیم دید ایلات کوچ و بلوچ هم خود را از مهاجرین عرب خوانده‌اند.

بررسی حقیقت بسیار مشکل است و روایات و افسانه‌ها بعد از هجوم اعراب و گرم شدن بازار عرب‌نمائی که نتیجه تسلط قومی غالب است پیدا شده و عجب اینکه زردشتی‌های ایران هم خود را به عرب نزدیک کردند و از جمله ابراهیم و زرتشت را يك شخص دانسته‌اند و کردها هم خود را به یکی از قهرمانان عرب پیوست داده‌اند و در هند کسانی خود را عرب گفته‌اند.

در مورد پختن‌ها حتی تذکره نویسان هم ادعای آنها را پذیرفته‌اند. در کتاب مطلع‌الانوار آمده که افغانه از نسل قبطیه فرعون‌اند که وقتی موسی بر آن کافران غالب آمد بسیاری از قبطیان توبه کرده دین موسی را پذیرفتند و جماعتی جلای وطن نموده و به هندوستان درآمده و در کوه سلیمان مابین ملتان و پیشاور ساکن شدند و چون قومشان بزرگ شد نام افغان گرفتند.

فرهنگ انجمن آرای ناصری می‌نویسد: افغان بمعنی فریاد و زاری و نام طایفه‌ایست که اصل آنها از مصر بوده که به مرور دهور از میان بنی اسرائیل بیرون رفته و به هندوستان افتادند و در آنجا در کوهستان قلعه خیبر را بنیاد کردند و بتدریج حکومت و سلطنت در ملک هندوستان یافتند و طایفه ایشان افزوده شد و اکنون افغانستان محکوم خوانین آنهاست:

منشاء کلمه افغان نامعلوم است پارسی‌ها به آنها افغان و اهل هند آنها را

را پتهان گویند. بر طبق نوشته آیین سرزمین بین کابل و سند را کوروش فتح کرد. پلینی افزوده کوروش شهر **کاپیسن** (۱) را که نزدیک به رود هند می‌باشد بگشود و خراب کرد و اکنون آنجا را کفشان می‌خوانند. مورخین یونان اسم پختن را ذکر نموده‌اند و معلوم نیست که این شهر کجا بوده و مراد از رود هند کدام رود است، شاید منظور رود کابل در ایالت گنداره باشد.

فردوسی در شاهنامه اهالی کابل را بت پرست گفته: گذشته از آن قبله ما بت است - چه در چین و کابل چه در هندوبست. شاید منشاء افغانها از بابل و بین‌النهرین بوده و در ازمه قدیم بت پرستی را از آنجا از راهای جنوبی لوت به گنداره و ارکوشیه آورده باشند ولی مصری و قبطنی نبوده‌اند و باید از نژاد ضحاک باشند و چه بسا از بقایای یورش‌های اقوام سامی از دهاک که ایران را از باختر به خاور پیموده به حساب آیند که وقتی آریائیها آنها را بیرون راندند بازمانده‌گان آنها در کوههای شرقی پناه جستند.

بنابر نوشته ونیدیداد کشور ایران از شمال محدود به جیحون و از جنوب به رود سند و در مشرق به ترکستان و چین و مغرب آن آذربادگان و عراق بوده است. در این تقسیم‌بندی خوزستان و فارس و کرمان از محدوده ایران خارج می‌شود و دور نیست که در زمان تصنیف ونیدیداد این مناطق آریائی نبوده و قلمرو سلطه اقوام سامی عرب و افریقائی و هندی شرق بوده باشند.

آثار گسترش تمدن هند در جنوب شرقی ایران تا کرمان فراوان است. بررسی سفالهای مکشوفه در منطقه شهداد نفوذ تمدن موهنج دارو را می‌رساند و هنوز طوایفی از دراویدی‌های هند که براهوئی باشند در بین بلوچها دیده می‌شوند و در ناحیه نهبندان کوهستانی بنام سند و اقوامی بهمین اسم زندگی می‌کنند که نمونه‌ای از این طایفه‌ها در مشرق ده سلم در کوه چاهروئی دیده می‌شود که چادر نشین و گله‌دار اما بلوچ نیستند و زبان بلوچی نمی‌دانند و با براهوئی‌ها هم قرابتی ندارند ولی شماره سندیها در حاشیه شرقی دشت لوت کم است.

جغرافی نویسان دوره اسلامی از قومی بنام **الزط** یا **الجت** در سواحل مکران یاد کرده‌اند که آنها را هندی دانسته و قوم جات گفته‌اند و قوم جات در شرق ایران پراکنده و مرکز آن زاهدان است. برخی سکنه اصلی مناطق جنوبی کرمان و مکران را از نژاد هندی دانسته‌اند چون آب و هوای گرم منطقه شمالی

بحر عمان مساعد برای سکونت آریائیها نبوده و شاید قسمت عمده این مردم از دراویدیهای هند باشند که زبان و فرهنگ آنها از آریائی بدور است و روی همین اقوال اسم کرمان را از ریشه کرم دانسته و منتسب به مارپرستی نموده‌اند که از هند به شرق ایران آمده است .

شرقی‌ترین ایالات هخامنشی در سمت شمال گداره یا گنداره بوده است. در مغرب گداره رود سرخاب که شاید همان **گوفن** یونانی باشد که کوبهو هم ضبط گشته مرز بین گنداره و باختیش است . اسم قدیمی گنداره **پروپریسنه** یعنی انورکوه ولی اسم محلی گنداره بر آن نهاده شده بود . کابل و گردنه خیبر جزء گنداره بودند و مرکز آن شهر **گزی** یا **گنجه** نزدیک غرنی کنونی است ولی پایتخت گنداره شهر **پوکله** (شهر نیلوفر) بوده است . اسم سانسکریت آن **پوش کالواتی (۱)** همان شهر **خارازادا (۲)** در شمال غربی پیشاور است .

سفر دریائی منسوب به اسکولاکس اهل کاریاندا از گنداره آغاز گردید که جهت تسخیر هند داریوش او را به تفحص درباره هند مامور کرد . طبق روایات، اسکولاکس از شهر کاسپاتیروس رود کابل را پیمود و در طول رود سند به اقیانوس رسید و سواحل عمان و شبه‌جزیره عربستان را دور زده و به سوئز آمده است . خاطرات اسکولاکس منتشر گشته و اطلاعات جامعی درباره هند داشته ولی مفقود شده و بما نرسیده است، همچنین است سفرنامه **هگاتوس (۱)** که تمام امپراطوری ایران را دیده و خاطرات خود را تحریر کرده است . هرودوت به این دو کتاب دست داشته و از آنها بحد کمال استفاده کرده است .

در نتیجه سفر اسکولاکس داریوش در حدود سال ۵۱۳ سرزمین سند را مسخر کرد و ایالت **هندوش** یکی از کشورهای هخامنشی شد ولی هندوش همان حوضه علیای سند بود و به بیابان غرب دهلی محدود می‌گشت و پس از گشودن هند گنداره اهمیت خود را از دست داد و پوکله در برابر تاکسیله هند ضعیف گردید .

کرمان

منطقه غربی و جنوبی دشت لوت جزء استان کرمان است . در زمان هخامنشی‌ها ایالتی بنام کرمان وجود نداشته حتی در سیاهه اقوام تابعه ایران

که در آرامگاه داریوش کبیر در نقش‌رستم منقور است نام کرمان نیامده است و بطوریکه گفته شد تنها در ذکر محل چوب‌های مصرفی در شوش نام کرمان ذکر شده. هردوت گوید (کتاب اول بند ۱۲۵) پارسی‌ها به شش طایفه شهر-نشین و ده‌نشین و چهار طایفه چادرنشین تقسیم شده‌اند. شش طایفه اولی پاسارگادیان، مرفیان، ماسپیان، پانتالیان، دروسیان، گرمانیان و چهار طایفه دومی دائیها و مردها و دروپیک‌ها و ساکارتیها می‌باشند. از طوایف مذکور سه طایفه اولی بر سایرین برتری دارند و دیگران تابع آنها هستند.

بعضی از دانشمندان سه طایفه اولی را پارس‌های اصلی و بقیه را پارس‌های مخلوط شده دانسته‌اند، یعنی طوایفی که با بومیان محلی آمیخته‌اند. گرمانیها از لحاظ اسم بسیار شبیه به گرمانیها می‌باشند و گفته خلافتی هم ابراز نشده و شاید گرمانیها انتهای شرقی پارس را اشغال کرده و هم مرز با مکاها شده‌باشند و چون امپراطوری هخامنشی بدون اشاره به پارس در همه‌جا مضبوط است و پارس از مالیات معاف بوده لاجرم از ذکر کرمان هم خودداری شده است. گرمانیها به سمت شمال با ساکارتی‌های چادرنشین هم مرز می‌شوند و در جنوب کرمان بومیها قرار داشتند هردوت در توصیف اقوام خراج‌ده تقسیم دیگری داده که در مکان بهتر قرار می‌گیرد.

ساتراپی‌های هرودوت

در بند ۹۳ کتاب سوم گوید. ساکارت‌ها و سارانژها و تامانی‌ها و اوتی‌ها و مک‌ها و ساکنان جزایری که در دریای اریتره قرار دارند و شاهنشاه بزرگ کسانی را که مهاجرین می‌نامند و در حقیقت تبعیدیها بودند در آنجا مستقر میکرد جمعا خراجی به مبلغ ششصد تالان می‌پرداختند، این قسمت حاکم‌نشین چهاردهم بود. قبل از بحث در این طبقه‌بندی لازم است چیزی درباره منابع هرودوت در این باب گفته شود. فهرست هرودوت شامل بیست ایالت می‌شود که از بند ۸۸ تا ۹۹ کتاب سوم است و هرودوت آنها را ساتراپی گفته که هر یک توسط یک ساتراپ اداره می‌گشته و هر ساتراپی سالیانه خراجی موظف می‌پرداخته است. یکی از منابع گمشده بسیار مهم درباره جغرافیای دوره هخامنشی یادداشت‌های هکاته است. هکاته بین سالهای ۵۱۵ و ۵۰۰ قبل از میلاد سفرهایی در ایران انجام داده و از تمام منابع موجود آن عهد خاصه سفرنامه اسکولاکس بهره‌برداری کرده و نقشه قدیمی اناکزیماندر را تصحیح نموده است. برای فهرست ساتراپی

های داریوش گمان اینکه هکاته بواسطه مناسباتی که با برادر داریوش ارتافرنس (۱) حاکم سارد داشته بوسیله او فهرست را بدست آورده و هرودوت این فهرست را در کتاب خود از بند ۸۸ تا ۹۷ جای داده است. فهرست مزبور شامل ۲۰ ساتراپی است ولی اقوامی که ذکری از آنها در ساتراپی آمده به ۸۰ می‌رسند. فهرست هرودوت نه منطبق با تشکیلات اداری و ایالات هخامنشی است که در کتیبه‌ها ضبط گشته و نه صورت کاملی از اقوام است زیرا هرودوت در مورد جنگ ماراتون گوید: یونانیها با ۴۶ قوم می‌جنگیدند و بعضی‌ها شماره این اقوام را به ۱۲۷ بالا برده‌اند (۲).

يك روش سودمند برای یافتن اقوامی که در اطراف دشت لوت سکنی داشته‌اند تطبیق کتیبه‌ها باهم و قرار دادن اقوام در محل‌های مربوط و یافتن توصیفی درباره زندگی طوایف و منشاء نژادی آنهاست ولی این روش مطلوب در عمل با مشکلاتی مواجه است که نتیجه کلی نمی‌توان گرفت. برحسب مثال برای بعضی اقوام توصیف جالبی مانند زرنگ‌های سیستان ضبط است ولی نه محدوده محیط زندگی آنها روشن است و نه ارتباط آنها با سکاها و آریاسپی‌ها و چاندان پهلوانان مشرق ایران که گویند بهمن بن اسفندیار در دربند سیستان با سگزیها جنگ کرد و شاه کرمان بوی کمک نمود و بهمن اولاد رستم دستان را برانداخت و فرامرز را اسیر کرد و بدار زد و بالاخره بهمن در جنگ با اژدها کشته شد (۳). زرنگ در تمام کتیبه‌ها يك ایالت مشخص ضبط گشته.

معلوم نیست هرودوت در تقسیمات منطقه‌ای ایران چرا خراج چند ایالت را يك جا جمع کرده است و چه بسا در صورت استخراجی اصلی هکاتوس هرطایفه خراج علیحده داشته و هرودوت خراج طوایف هر قسمت را بصورت منطقه مالیاتی مشخص کرده و آنها را حاکم‌نشین معرفی نموده است، چنانکه پارت و خوارزم و سغد و آریا حاکم‌نشین شانزدهم سیصدتالان می‌پرداخته‌اند.

شاید صورت تنظیمی هرودوت مفهوم اداری هم داشته یعنی بیست حاکم-نشین ایالات ایران هر کدام يك والی یا ساتراپ داشته که چند منطقه را حفظ می‌کرده است ولی در فهرست کتیبه‌ها نظم و ترتیبی در ذکر ایالات نیست و در بعضی کتیبه‌ها تعداد آنها بیست و سه و در نقش‌رستم بیست و نه ایالت است و عجیب اینکه ترتیب جغرافیائی در ثبت ایالات رعایت نگردیده و ردیف آنها در کتیبه‌ها عوض می‌شود. از اشکال جاری شده تخت‌جمشید و وضع قیافه

و لباس نمی‌توان محیط زندگی اقوام را معلوم نمود مثلاً در حجاری کاخ صدیستون خشایارشا لباس مک‌ها خیلی شبیه به لباس هندوهاست که لباس بلند و ساده‌ای دارند و شمشیری در طرف چپ آویخته‌اند و همین شمشیر در اشکال مصری و عربی دیده می‌شود و قیافه مک‌ها بسیار شبیه به اعراب و آشوریها است.

روی بدنه پلکان آپادانا که نقش ملل مختلف در حین عرضه خراج یا پیش‌کشی‌ها نقر شده است شخصیت و هویت نژادی اشخاص معلوم نیست. صورتی که تصور شده سگرتی باشد (۱) حامل لباده و شلوار و یک اسب است.

اسگرت

اسگرت‌ها شاید کهن‌ترین قوم بیابان‌های داخلی ایران باشند که در منطقه شمالی دشت لوت بین ماد و درنگیان مسکن داشته‌اند. اسم این قوم در کتیبه داریوش در تخت‌جمشید ضبط است و در سایر کتیبه‌ها نامی از آن نیست و در کتیبه بزرگ بیستون شرحی از سرکشی و طغیان آنها و عکس سرکرده طاغی اسگرتی منقور است ولی بظاهر طغیان اسگرتیها در بیابان‌های داخلی ایران صورت نگرفته است. شناسائی این قوم و محل مسکونی آنها کمک بزرگی به بررسی وضع اقوام اولیه دشت لوت می‌نماید. سوای روایت هرودوت و شرح کتیبه بیستون درباره آنها خبری بجا ترسیده و پس از دوره هخامنشی اسم اسگرت فراموش گشته است.

موطن اصلی اسگرتیها معلوم نیست ولی پراکندگی آنها منطقه جنوبی پارت یعنی ناحیه طبس و تون و بیرجند و قائن و لوت شمالی را شامل است. این منطقه بیابانی منابع معیشت فراوانی نداشته لابد از پرورش دام و شکار حیوانات معاش داشتند و البته بعلت فقر منابع زندگی در دشت‌های وسیع لوت تاخت و تاز می‌نمودند. هرودوت این طایفه را از پارسی‌ها می‌داند که زبانشان فارسی است.

شماره اسگرتیها در آن زمان زیاد نبود معه‌ذا هشت هزار سپاهی به قشون هخامنشی می‌دادند. اسلحه‌های مسی و آهنی نداشتند و شمشیرهای کوتاه و کمند مورد استفاده آنها بوده. هرودوت شرحی دارد که چگونه این مردم با کمند انسان و اسب را می‌گرفتند و کمند وسیله‌ای برای صید حیوانات نیز بوده

۱ - لویی‌واندنبرگ: باستان‌شناسی ایران باستان.

است (۱). اسب‌داری و پرورش اسب کار اصلی طایفه سگرتی در کجا صورت می‌گرفته است؟ اگر محیط زندگی این قوم از طبس تا قانیات و بیرجند و مشرق ایران باشد در آن نواحی وضع طبیعی مساعد برای پرورش اسب نیست مگر اینکه اسب را از زرننگ و هریو و ماد فراهم کنند ولی در بیابانهای مرکزی ایران غزال و گور زیاد است و چون تیر و کمان نداشته‌اند کمند را برای گرفتن حیوانات بکار می‌برده‌اند.

ساگرتیها باید در آغاز زمامداری داریوش طایفه‌ای نیرومند بوده باشند زیرا در کتیبه بیستون داریوش گوید: یکی چی‌ثرتخم اسگرتی او دروغ گفت. چنین گفت: من در اسگرت شاه هستم از دودمان هووخش‌تر او اسگرت را نافرمان کرد.

آقای نارمن شارپ در ترجمه متون هخامنشی ذیل سطر ۲۱ کتیبه بیستون نوشته (اسگرت بمعنی ناحیه ساکنان در غارهای سنگی طرف کردستان امروزه). اگر اسگرت بمعنی مردم غارنشین باشد با مشخصات طبیعی آذربایجان و کردستان منطبق است نه با بیابانها و کوههای لوت شمالی. استاد هرتسفلد در تحقیق جامعی که در باره نامهای جغرافیائی سالنامه‌های آشوری نموده در ضمن لشکرکشی‌های سارگن دوم به آذربایجان سه نام محل یافته که زیگورتو (۲) و اندیا (۳) و گزلبوندا (۴) هستند.

بنظر هرتسفلد از جهت مکان و وضع لشکرکشی زیگورتو ناحیه شمالی میانه بین میانه و اردبیل یعنی هروآباد و خلخال باید باشد نام زیگورتو که آشوری است بصورت اکدی ساگارتایا (۵) می‌شود که همان اسگرت‌های هرودوت است (۶). بنابراین محل شورش اصلی سگرت‌ها باید خلخال باشد که شهر معتبر آن اوجان بعد از اسلام است و وضع اصلی منطقه با زندگی غارنشینی مطابقت دارد و این محل در کردستان نبوده است. در کتیبه بیستون که داریوش گوید او اسگرت را نافرمان کرد مراد از گفته نام ناحیه است.

اسگرت‌ها مجاور مادها بوده‌اند و شاید خود را تیره‌ای از مادها می‌شناخته‌اند وگرنه دلیلی نداشته که چی‌ثرتخم ادعا کند که از دودمان هووخش‌تر است. گمان اینکه اسگرت‌ها در زمانی نامعلوم به لوت شمالی مهاجرت نموده و با پختوها مجاور شده باشند زیرا هرودوت در توصیف جنگجویان لشکر

۱ - هرودوت کتاب ۷ بند ۸۵

- Zikurtu - ۳ Andia - ۴ Gizibundi - ۵ Sagartaya

۶ - هرتسفلد امپراطوری ایران

خشایارشا لباس و ساز و برگ آنها را نظیر پختوها میداند .
 به تحقق نمی‌توان گفت مهاجرت اسگرت‌ها در چه موقع انجام گرفته ولی
 باید تصور کرد که کوه نشینان شمال غربی ایران در برابر فشار قومی خارجی
 مجبور به عزیمت به سوی دشت‌های مرکزی و شرقی ایران شده‌اند زیرا با
 ملاحظه شرائط طبیعی مساعد در منطقه آذربایجان دلیلی نبوده که مردمی از مراتع
 سرسبز و آبهای فراوان منطقه غربی دست کشیده و به دشت‌های خشک ایران
 مرکزی بیایند و چون در شمال دشت لوت و حواشی دشت کویر جاهای مناسبی
 نیافته‌اند بناچار رو به مشرق پیش رفته و با پختوها مجاور گشته‌اند . بنا بر
 گفته هرودوت اسگرت‌ها باید حدفاصل بین پختوها و مادها باشند که ساز و برگ
 آنها شبیه به پختوها بوده است . پیوستگی اسگرت‌ها با ایران شرقی برای
 تهیه اسب‌های راهوار ضروری بوده است و این اسب‌ها از منطقه دامغان و نیسایه
 ابیورد و زرنک سیستان هم فراهم می‌شده است .

هرودوت اسگرتی‌ها را کمندان‌دازان ماهر ذکر کرده و ما نمی‌دانیم این فن
 را اسگرتی‌ها بچه علت و از چه زمان آموخته‌اند . شك نیست که کمندان‌دازی
 مربوط به مردم دشت‌نشین است . آخرین دوره تاخت و تاز آشوریها در مغرب
 ایران از سالنامه‌های آشوری بدست آمده چون آشوریها از دوره سارگن به بعد
 بواسطه پیدایش دولت ماد از تسخیر ایالات غربی ایران عاجز بوده‌اند و با تاخت
 و تازهای پراکنده به غارت مردم کوههای غربی ایران می‌پرداختند دامنه این
 تاخت و تازها از ری گذشته و به‌خوار و دربند کاسپین رسیده است و چون
 بزرگترین غنیمت در این راه‌زنی‌ها چپاول احشام و مواشی بوده است آشوریها
 بهمان شیوه‌ای که در سرزمین اورارتو احشام را به غنیمت می‌برده‌اند در مرکز
 ایران هم گله‌های گوسفند و گاو و اسب را تاراج کرده‌اند . دور نیست که قوم
 اسگرتی هم در برابر فشار آشوریها از غرب به شرق آمده باشند و چه بسا کمند
 اندازی شیوه ابتکاری آشوریها برای دزدی احشام بوده است و این فن را
 اسگرتی‌ها از آشوریها فرا گرفته باشند .

یوتیا

یوتی‌ها یا اوتی‌ها را اعقاب مردم قدیمی کرمان گفته‌اند . در فهرست
 هرودوت اوتی‌ها جزء حاکم‌نشین چهاردهم با سگرت‌ها و زرنک‌ها و تامانی‌ها
 و میک‌ها آمده‌اند .

در بند ۴۳ - ۴۰ کتیبه بزرگ بیستون داریوش از سرکشی در یوتیا حکایت کرده و گوید «این است آنچه نسبت به من در پارسه انجام شد». طبق این قول یوتیا بخشی از پارسه باید باشد. بهر شمالی تنگه هرمز تا لارستان را باید سرزمین یوتی‌ها دانست زیرا در فهرست هرودوت ماخوذ از گزارش هکاتوس آمده که با مردم جزائر خراج می‌پرداختند و این محل باید مشرف به جزائر تنگه هرمز و سواحل لارستان باشد که مردم جزائر خراج خود را به مرکز ولایت نزدیک به ساحل به پردازند. این طایفه در جنوب غربی کارمانیا و غرب مکاها قرار می‌گیرند و بطلمیوس هم در نقشه خود یوتی‌ها را بین فارس و کرمان قرار می‌دهد. کتیبه بیستون ضمن شرح طاغیان اوائل سلطنت داریوش مطلبی در باره یوتی‌ها دارد که نتیجه‌گیری از آن مفید است. داریوش شاه گوید (۱): مردی وهریزدات نام شهری تاروا در سرزمین اوتی یا نام در پارس آنجا ساکن بود. او دومین کسی است که در پارسه برخاست چنین به مردم گفت که من بردی پسر کوروش هستم. پس از آن سپاه پارسی در کاخ که بیش از این از آتش آن نسبت به من نافرمان شد بسوی آن وهریزدات رهسپار شد او در پارسه شاه شد. ترجمه فوق گویا نیست ولی حاکی این حقیقت است که سرزمین اوتی یا در پارس بوده و وهریزدات اهل تاروا است. تاروا شاید طارم است ولی از کجا طارم مرکز اقوام یوتی یا باشد. دنباله کتیبه حاکی از جنگ بین سپاهیان داریوش و وهریزدات است که جنگ در محلی بنام رخا صورت گرفته و سپس وهریزدات به بازارگاد فرار کرده و در آنجا سپاهی فراهم دیده و در کوه پرگ دو باره با سپاهیان داریوش در افتاده است (۲).

از گفته فوق معلوم است که مراکز اقوام اوتی یا فارس جنوبی و لارستان بوده ولی دامنه تسلط این اقوام به سرزمین بلوچستان امروزی و آراکوشیه قدیم رسیده است زیرا بنابر متن کتیبه وهریزدات قبل از گرفتار شدن لشگری به تصرف ارکوشیه فرستاده و در آنجا سپاهیان او با ویوان حاکم ارکوشیه

۱ - ترجمه شارپ

۲ - محل رخا معلوم نیست ولی گمان اینکه تاروا همان طارم موجود بین راه سیرجان به بندرعباس باشد و کوه پرگ، امروز هم بین طارم و داراب فارس بنام فرغ ودهی بهمین نام وجود دارد. روستای فرغ در غالب کتب تاریخی قدیم آمده و از محل های بسیار معروف دنیای قدیم است که نام معرب آن هنوز بجاست. در جنوب شرقی فرغ، قلعه خرابه‌ای بنام بهمن و فریدون است. افضل کرمانی پرگ طارم را از بلاد کرمان دانسته.

جدال کرده و شکست خورده‌اند. جاهائی که در کتیبه محل جنگ بوده در پاکستان غربی در ناحیه کلات بین ملتان و قندهار قرار می‌گیرد (۱). راه ارتباطی لارستان با ارکوشیه باید از طریق خانو - بمپور - دهک - کوهک باشد که در شمال چاله جز موریان می‌افتد و سپاه وهریزدات از این راه به شرق رفته‌اند. با ملاحظه دوری راه و شرایط طبیعی منطقه باید در آن زمان منطقه یویتای پارس در شمال چاله جز موریان به ایالت ارکوشیه متصل گردد و حدفاصل بین پارسه و ارکوشیه جائی در ارتفاعات شاهسواران و سیف‌الدین باشد ناحیه کرمان در شمال شرقی یوتیا و مشرق پارسه جای می‌گیرد.

درباره کلمه کرمان باید گفت که در آن زمان ایالتی به این نام وجود نداشته و در منابع مربوط به دوران هخامنشی در سه جا کلمه‌ای شبیه به کرمان دیده می‌شود. اول در کتیبه شوش داریوش است که درباره مصالح ساختمانی مصرفی در شوش گوید: چوب یکا از کرمان و گنداره آورده شده. در این نوشته کرمانا اسم شهر نیست و باید ناحیه جنگلی و چوبخیز باشد که بابیابان خشک کرمان کنونی جور نیست و به ظاهر باید ناحیه جبال بارز تا سرودیه باشد و مرکز کرمانا جائی بین سیرجان و جیرفت واقع شود. دوم کلمه گرمانیان هرودوت است که این قوم را هرودوت یکی از تیره‌های اصلی پارسها دانسته و دور نیست که گرمانیان شکل بهم ریخته کرمانای کتیبه باشد سوم روایت بابلی مبنی بر اینکه کوروش بعد از فتح بابل نبونید را به کرمان تبعید کرد. ایالت کرمان که در زمان ساسانی ساخته و پرداخته شد سرزمین اقوام مختلف یوتی‌ها و مک‌ها و اسگرت‌های زمان هخامنشی بود.